خاطره ها از چهره های ماندگار روابط عمومی

طلایی، بهروز

زمانی که از مشهد به تهران رسیدم،مطالب هم به دستم رسید.آخرین ملاقات من در مشهد عیادت از رسول‏ امان‏الهی بود.همکاران انجمن روابط عمومی ایران در استان خراسان از او و خصایلش و گذشته‏ها گفته بودند زمانی که نزد او بودم فرصت را برای تهیه یک گزارش مناسب دیدم.ضبط خبرنگاری همراهم بود.گفته‏هایش را ضبط کردم.پس از پیاده شدن متن نوار،می‏خواستم در موردش بنویسم اما باوجود مطالب ارسالی عزیز فیض‏الهی دیگر چیزی نمانده بود که قلمی کنم،جز یاد ملاقات او و اثری که از این ملاقات برایم باقی‏مانده بود.از روز ملاقات تا امروز بخشی از ذهنم به رسول امان‏الهی مشغول شده است.

تا قبل زا این ملاقات او را نمی‏شناختم.اما آیا کسان دیگری هم هستند که در جامعه امروز هنوز در محاق‏ فراموشی هستند؟من از نسل جوان روابط عمومی می‏گویم.خودم همواره عنوان طلبگی را برای خودم انتخاب‏ کرده‏ام.با خود فکر می‏کنم آیا روزی من و امثال من هم مثل رسول خواهیم شد؟که بودنش موثر و حضورش مثبت‏ باشد؟آدمی که تنها در تلاش باشد که آموخته‏هایش را انتقال دهد؟آیا من باید دنبال رسول و رسول‏ها بگردم.یا دیگرانی که با او بوده‏اند نیز سهمی در این معارفه دارند.

طی دو ساعتی که در فضای خانه امان‏الهی مهمان بودم آینده خود را دیدم.آنهم اگر بتوانمی قدرت،و صبوری او را داشته باشم.